

## واکاوی نظریه

### «وقوع در مشیخه من لایحضره الفقیه و دلالت آن بر وثاقت مؤلف» با تأکید بر کتاب «النوادر» ابراهیم بن هاشم قمی

سید علیرضا حسینی شیرازی

#### چکیده

بر پایه مقدمه کتاب من لایحضره الفقیه، پشتوانه شیخ صدوق برای تدوین کتابی که به صحت و صدور روایاتش از معصومان علیهم السلام اطمینان دارد، کتاب‌هایی حدیثی است که ضمن اشتهار در جامعه علمی آن روز، مورد عمل و مراجعه نیز بوده است. علامه مجلسی، نخستین اندیشمندی است که از یادکرد نام راوی در مشیخه صدوق، مدح او را برداشت می‌کند. برخی رجالیان، این مسأله را حاکی از توثیق راوی دانسته و برخی، هرگونه دلالتی را برای آن نفی کرده‌اند. در برخی جوامع رجالی معاصر، از این قاعده برای توثیق ابراهیم بن هاشم بهره‌برداری شده است. پس از تحلیل و ارزیابی قاعده، این نتیجه به دست آمد که نه روایان واقع شده در آغاز آسناد کتاب، همگی صاحب کتاب‌اند و نه مقدمه الفقیه، اعتبار همه‌جانبه منابع کتاب را می‌رساند؛ بلکه تنها در صدد بیان «اعتبار نسبی و فی الجمله» منابع خود می‌باشد. از این رو نمی‌توان حکم شیخ صدوق را بر صاحب تألیف بودن و وثاقت افراد نام‌برده در آغاز سندها حمل کرد. نگاشته حاضر، پس از تحلیل ۱۰ روایت ابراهیم بن هاشم در الفقیه، با نظر به اینکه آوردن نام وی در آغاز آسناد، گزارش‌گر نقل از کتاب «النوادر» اوست و نیز شیخ صدوق در ابواب الزامی فقه مانند حدود و دیات به این روایات، فتوا داده، می‌توان نتیجه گرفت که این کتاب در شمار کتاب‌های مشهور و معتمد به بوده است. تدوین کتابی متقن که مورد اعتماد شیخ صدوق واقع شده، می‌تواند نشان‌گر مدح و اعتماد به نویسنده آن باشد. هرچند نباید از نظر دور داشت که پذیرش روایت‌های کتاب النوادر، می‌تواند به دلیل بهره‌گیری آن از منابع مورد اعتماد پیشین مانند کتاب‌های یونس بن عبدالرحمن یا تکیه بر شواهد اطمینان‌بخش بوده باشد که در این صورت، الزاما وثاقت نگارنده آن را نتیجه نخواهد داد.

#### واژگان کلیدی

توثیق، کتب یونس بن عبدالرحمن، نوادرنویسی، حدیث منفرد، رجال، علوم حدیث

## پیش‌گفتار

کتاب من لایحضره الفقیه<sup>۱</sup>، در پی پاسخ به درخواست تدوین کتابی فقهی و جامع مشتمل بر احکام حلال و حرام<sup>۲</sup>، که برای همگان قابل استفاده باشد، توسط شیخ صدوق<sup>۳</sup> (م ۳۸۱ق) در سال ۳۶۸ق<sup>۴</sup> تدوین شد. او با توجه به رسالت ویژه این کتاب همچون رساله عملیه در عصر حاضر، ساختار روایت‌گزینی و سندنواری متفاوتی را در مقایسه با دیگر کتاب‌های حدیثی پیشینیان، برای آن در نظر گرفت. صدوق، معمولاً<sup>۵</sup> روایاتی را که مستند فتوای فقهی‌اش بود، گردآوری کرد و به جای ذکر سند برای تمام احادیث، بخشی را با عنوان «مشیخة»<sup>۶</sup> در پایان کتاب در نظر گرفت که به پشتوانه آن، بیشتر اسناد کتاب را حذف نمود. وی می‌گوید:

و سألنی ان اصنّف له کتاباً فی الفقه و الحلال و الحرام و الشرائع  
و الاحکام موفياً علی جمیع ما صنفت فی معناه ... لیكونَ اِلیه مرجعُه  
و علیهِ معتمدهُ و به اخذهُ ... و صنفت له هذا الكتاب بحذف الاسانید

۱. گرچه عنوان مشهور این کتاب، «من لایحضره الفقیه» است، ولی با توجه به عبارت نویسنده در مقدمه (و اترجمه بکتاب من لا یحضره الفقیه)، واژه «کتاب» نیز جزو عنوان آن است.
۲. شیخ صدوق این کتاب را در سفر به روستای «ایلاق» از توابع شهر «بلخ» (در ماوراء النهر و نزدیکی شهر تاشکند کنونی) و به درخواست یکی از سادات شهر بلخ به نام ابوعبدالله محمد بن الحسن (معروف به نعمت و از نوادگان اسحاق، فرزند امام کاظم علیه السلام) نگاشته است. او از شیخ صدوق درخواست کرده بود که مانند کتاب طبری «من لا یحضره الطیب»، نوشته محمد بن زکریا رازی، او هم کتابی در علم فقه به نگارش درآورد تا مورد استفاده کسانی قرار گیرد که به عالمان و فقیهان بزرگ دسترسی ندارند و با مراجعه به آن بتوانند از احکام شرعی و وظایف خود آگاه گردند. (دبیباچه کتاب من لایحضره الفقیه) این کتاب ۵۹۲۰ روایت دارد. شیخ صدوق پس از ذکر ۵۷۶۰ روایت فقهی در سرتاسر کتاب، با درج دو بخش با عنوان «باب التوادر و هو آخر ابواب الکتاب» و «و من الفاظ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الموجهة الی لم یسبق لیهما» به ذکر ۱۶۰ روایت اخلاقی می‌پردازد.
۳. محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، از محدثان و فقیهان بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری است که نجاشی در رجال ایشان را چنین می‌ستاید: «شیخنا و فقیهنا و وجه الطائفة بخراسان و کان و رزق بغداد ... و سمع منه شیوخ الطائفة و هو حدث السنن» (ص ۲۸۹، ش ۱۰۴۹) شیخ طوسی نیز این‌چنین وی را توصیف کرده است: «کان جلیلاً حافظاً للأحادیث بصیراً بالرجال ناقداً للأخبار لم یر فی القمیین مثله فی حفظه و کثرة علمیه. له نحو من ثلاثمئة مصنف، و فهرست کتبه معروف» (الفهرست للطوسی: ص ۴۴۲، ش ۷۱۰)
۴. مصحح کتاب من لایحضره الفقیه (مرحوم علی اکبر غفاری) در پایان کتاب (ج ۴، ص ۵۳۸، پ ۳) می‌نویسد: در یکی از نسخه‌های کتاب الفقیه، در پایان کتاب و پس از عبارت «یقول مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِيهِ الْقَمِّيُّ قَدْ سَمِعَ السَّيِّدَ الشَّرِيفَ الْفَاضِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ الْغَلَوِيَّ الْمَعْرُوفَ بِنِعْمَةٍ هَذَا الْكِتَابَ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ بِقِرَاءَتِي عَلَيْهِ وَ ذَلِكَ بِأَرْضِ بَلْخِ مِنْ نَاجِيَةِ إِيْلَاقٍ» چنین آمده است: «وُ ذَلِكَ فِي ذِي الْقَعْدَةِ مِنْ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ وَ ثَلَاثِمِئَةٍ» از این عبارت چنین برمی‌آید که تدوین و تحدیث کتاب بر سید نعمت، هر دو در شهر بلخ و در مدت چهار سال (از ۳۶۸ تا ۳۷۲ق) واقع شده است. بر پایه عبارت شیخ صدوق در مقدمه الفقیه، می‌توان برداشت کرد که کتاب من لایحضره الفقیه، از آخرین نگاشته‌های ایشان بوده؛ چه اینکه ایشان هنگام مسافرت به بلخ، موفق به تدوین ۲۴۵ جلد کتاب شده بود و همگی را به‌همراه داشت و برای ابوعبدالله نعمت، تحدیث کرد. نویسنده، در برخی موارد، روایتی را که قصد فتوا به آن ندارد نیز مورد اشاره قرار می‌دهد؛ مثلاً: «و فی روایة السکونی أن علیاً علیه السلام کان یورث المجوسی» سپس چنین می‌نویسد: «و لا أفتی بما ینفرد السکونی بروایة» (ج ۴، ص ۳۴۴)
۶. «مشیخة» از ریشه «ش‌ی‌خ»، جمع «شیخ» (کتاب العین، ج ۴، ص ۲۸۵) و یا اسم جمع شیخ (مجمع البحرین، ج ۲، ص ۴۳۶) است. این واژه در معنای جمع، با هر سه شکل منصوب (مشیخة، مشیخة، مشیخة) کاربرد دارد. (لسان العرب، ج ۳، ص ۳۱) بخش آخر الفقیه صدوق نیز از این رو مشیخة نام‌گذاری شده که مشایخ شیعه در آن ذکر و طریق دستیابی به آثارشان بیان شده است. برخی، مشیخة را «اسم مکان» و به معنای محل ذکر نام مشایخ دانسته‌اند؛ بی‌آنکه مستندی از کتاب‌های لغت برای آن بیان کنند.

لَانَ لَا تَكْثُرُ طُرُقُهُ وَ إِن كَثُرَتْ فَوَائِدُهُ وَ لَمْ أَقْصِدْ فِيهِ قَصْدَ الْمُصَنِّفِينَ  
 فِي إِيْرَادِ جَمِيعِ مَا رَوَوْهُ بَلْ قَصَدْتُ إِلَى إِيْرَادِ مَا أَقْتَى بِهِ وَ أَحْكَمُ بِصِحَّتِهِ  
 وَ أَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِي مَا بَيْنِي وَ بَيْنَ رَبِّي تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَ تَعَالَتْ  
 قُدْرَتُهُ.

پشتوانه شیخ صدوق در تدوین کتابی که به صحت و صدور روایاتش از معصومان علیهم السلام اطمینان دارد، کتاب‌های حدیثی محدثان شیعی است که ضمن اشتهار در جامعه علمی آن روز، مورد عمل و مراجعه نیز بوده است. اعتماد صدوق به روایات این کتاب‌ها، به اندازه‌ای است که وی این روایات را بین خودش و خداوند متعال، حجت می‌داند.<sup>۷</sup> نویسنده پس از بیان این نکات، به یادکرد برخی از مهم‌ترین مصادر و منابع کتاب فقهی خود می‌پردازد:

وَ جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبِ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعْوَلُ وَ إِلَيْهَا  
 الْمَرْجِعُ؛ مِثْلُ كِتَابِ حَرِيْزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ وَ كِتَابِ عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ  
 عَلِيِّ بْنِ الْحَلْبِيِّ وَ كُتُبِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ وَ كُتُبِ الْحُسَيْنِ بْنِ

۷. با این حال، روایات متعارض قابل توجهی در این کتاب دیده می‌شود و در پاره‌ای موارد، نویسنده تصریح کرده که به برخی روایات، فتوا نمی‌دهد؛ مانند «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ امْرَأَةٍ طَافَتْ ثَلَاثَةَ أَطْوَافٍ ... ثُمَّ رَأَتْ دَمًا فَقَالَتْ: تَحْفَظُ مَكَاتَهَا ... قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ وَ بِهَذَا الْحَدِيثِ أَقْتَى دُونَ الْحَدِيثِ الَّذِي رَوَاهُ ابْنُ مُسْكَانٍ ... عَنْ امْرَأَةٍ طَافَتْ أَرْبَعَةَ أَشْوَاطٍ وَ هِيَ مُعْتَمِرَةٌ ثُمَّ طَمِئَتْ، قَالَ: تَمَّتْ طَوَافُهَا.» (ج ۲، ص ۳۸۳) و یا در جای دیگر چنین می‌نویسد: «قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَجَمَهُ اللَّهُ لَسْتُ أَقْتَى بِهَذَا الْحَدِيثِ بَلْ أَقْتَى بِمَا عِنْدِي بِخَطِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام.» (ج ۴، ص ۲۰۳). برخی بزرگان چون مرحوم مجلسی اول و صاحب جواهر، این امر را با سخن وی در مقدمه کتاب در تناقض دیده و فرموده‌اند که صدوق از مطلب آغاز کتاب خود عدول کرده است (جواهر الکلام، ج ۵، ص ۳۰۰). در پاسخ باید گفت: احتمال عدول در صورتی جا دارد که مقدمه کتاب پیش از تألیف کتاب، نگارش می‌شد؛ ولی این امر چندان روشن نیست و دلیلی آن را پشتیبانی نمی‌کند و چه‌بسا از برخی عبارات‌های مقدمه مانند «وَ جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنَ الْكُتُبِ ...» یا «وَ صَنَفْتُ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ بِحَذْفِ الْأَسَانِيدِ» که ظهور در زمان گذشته دارد، چنین برداشت شود که مقدمه، پس از پایان تألیف کتاب، نوشته شده است. از دیگر سو، نقل روایات متعارض، دلیل بر آن نیست که صدوق، این روایات را صحیح نمی‌داند (ن. ک: روضة المتقين، ج ۱، ص ۱۷) چه اینکه ممکن است روایت صحیح را حجت فعلی نداند و یا روایات متعارض را به‌گونه تخییری یا با تأویل عرفی مقبول، معتبر بشناسد. حتی در موضعی از الفقیه (ج ۲، ص ۱۳۹) اشاره می‌کند که روایتی را با اینکه استعمال آن را ترک کرده، در کتاب آورده و اعلام می‌دارد که استعمال و فتوای به این روایت، مانعی ندارد: «قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَجَمَهُ اللَّهُ: إِنَّمَا أَوْرَدْتُ هَذَا الْخَبْرَ فِي هَذَا الْبَابِ مَعَ عُذُولِي عَنْهُ وَ تَرْكِي لِاسْتِعْمَالِهِ لِيَعْلَمَ النَّاطِقُ فِي كِتَابِي هَذَا كَيْفَ بُرِيءُ وَ مَنْ رَوَاهُ وَ لِيَعْلَمَ مِنْ اعْتِقَادِي فِيهِ أَنِّي لَا أَرَى 'بَأْسًا' بِاسْتِعْمَالِهِ.» مفاد کلام صدوق در الفقیه تنها آن است که کتاب وی همچون رساله‌های عملیه است و روایاتی که در آن بدون توضیح اضافی آورده شده، به‌منزله فتوای مؤلف می‌باشد و این امر، منافات با آن ندارد که گاهی به‌عنوان استطراد، روایاتی در این کتاب نقل شود که مورد پذیرش مؤلف نیست؛ ولی این موارد را نویسنده با صراحت، مشخص می‌سازد. ذکر این دسته از روایات، نه به جهت فتوا، بلکه به خاطر تصریح به ناتمام بودن آنها از جهتی بوده است. (برگرفته از مقدمه نرم‌افزار آساند صدوق، تألیف استاد سید محمد جواد شبیری زنجانی، با اندکی تصرف و اضافات) و از همین روست که ایشان در پایان مباحث حج (ج ۲، ص ۵۹۸)، وقتی به یادکرد زیارت‌های معصومان علیهم السلام می‌پردازد، تصریح کرده که از میان انواع زیارت‌های امام حسین علیه السلام، که در کتاب‌های دیگر خود آورده، برای کتاب من لا یحضره الفقیه، صحیح‌ترین زیارت را برمی‌گزیند: «وَ قَدْ أَخْرَجْتُ فِي كِتَابِ الزِّيَارَاتِ وَ فِي كِتَابِ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَنْوَاعًا مِنَ الزِّيَارَاتِ وَ اخْتَرْتُ هَذَا لِأَنَّهَا أَصَحُّ الزِّيَارَاتِ عِنْدِي مِنْ طَرِيقِ الزَّوَايَةِ وَ فِيهَا بَلَاغٌ وَ كِفَايَةٌ.»

سَعِيدٍ وَ نَوَادِرِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى ' وَ كِتَابِ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ تَصْنِيفِ مُحَمَّدَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ وَ كِتَابِ الرَّحْمَةِ لِسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ جَامِعِ شَيْخِنَا مُحَمَّدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ نَوَادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ وَ كُتُبِ الْمَحَاسِنِ لِأَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ وَ رِسَالَةَ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَيَّ وَ غَيْرَهَا مِنَ الْأُصُولِ وَ الْمُصَنَّفَاتِ الَّتِي طُرِقَتْ إِلَيْهَا مَعْرُوفَةٌ فِي فِهْرِسِ الْكُتُبِ الَّتِي رُوِيَتْهَا عَنْ مَشَايِخِي وَ أَسْلَافِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ.

از این رو، مؤلف در آخر کتاب، بخش «مشیخه»، راه دستیابی خود را به این نگاشته‌های مشهور بیان کرده است؛ به این صورت که در متن کتاب، تنها نام نویسنده کتاب حدیثی و یا راوی شاخص روایت را نقل می‌کند و در بخش «مشیخه»، طریق و سند خود را به آن راوی، بر اساس ترتیب یادکرد وی در متن کتاب، نقل می‌نماید تا روایات از حالت «ارسال» یا افتادگی، خارج شده، ملحق به روایات «مُسند» شود.<sup>۸</sup>

بنیان این نظریه آن است که مصادر مشهور و معتبر شیخ صدوق، کتاب‌های راویانی است که زنجیره اسناد کتاب من لایحضره الفقیه با آن آغاز شده و در مشیخه نیز طریقی به آن ذکر شده باشد. به این معنا که شیخ صدوق، هنگام برداشت روایت از یک کتاب حدیثی مشهور، فقط به مؤلف آن اشاره می‌کند و در پایان، طریق خود به آن کتاب را برای اطمینان خواننده بیان می‌دارد.<sup>۹</sup> مثلاً، هنگام نقل از کتاب عمار بن موسی سباطی، سند روایت را حذف و فقط به نام نویسنده و نقل‌کننده اصلی روایت اشاره می‌کند:

وَ سَأَلَ عَمَّارُ بْنُ مُوسَى السَّبَاطِيُّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ ...<sup>۱۰</sup>

و در بخش مشیخه، راه دستیابی خود به کتاب معتمد عمار سباطی را اینگونه می‌نماید:

كُلُّ مَا كَانَ فِي هَذَا الْكِتَابِ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى السَّبَاطِيِّ، فَقَدْ رُوِيَتْهُ عَنْ أَبِي وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا

۸. این بخش از کتاب، مورد توجه عالمان شیعه قرار گرفته و شرح‌های فراوانی بر آن نگاشته شده که خود از منابع غنی و پُر بار علم رجال به شمار می‌آید؛ مانند «ترتیب مشیخه من لایحضره الفقیه» از شیخ حسن بن شیخ زین‌الدین عاملی (م ۱۰۱۱ق)؛ «ترتیب مشیخه من لایحضره الفقیه با شرح و بیان» نوشته شیخ آقا قاضی تبریزی (م ۱۲۹۴ق)؛ «شرح مشیخه من لایحضره الفقیه» از محمد تقی مجلسی؛ «شرح مشیخه الفقیه» نوشته سید حسن موسوی آل خراسان نجفی (م قرن ۱۴ق)؛ و «مشیخه الفقیه» از شیخ محمد جعفر شمس‌الدین (معاصر).

۹. در مباحث آینده روشن می‌شود که این دیدگاه، استوار نبوده و همه طرق یادشده در مشیخه، طرق به کتاب‌ها نیستند.

۱۰. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰، ح ۳۶.

عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ  
عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْمَدَائِنِيِّ عَنِ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى  
السَّابَاطِيِّ.

با این بیان، همه منابع روایات، یا حداقل روایات مُسند و یا معلق بر مشیخه در این کتاب را  
می‌توان مورد اعتماد شیخ صدوق دانست.

### سرآغاز نظریه

گویا علامه محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ق) نخستین اندیشمندی است که از یادکرد نام راوی در  
مشیخه صدوق، مدح او را برداشت کرده است؛ آنجا که در آخرین فراز از کتاب رجال خود چنین  
می‌گوید:

إِنَّمَا حَكَمْنَا بِحُسْنِ صَاحِبِ الْكِتَابِ إِذَا كَانَ عَلَى الْمَشْهُورِ مَجْهُولًا  
بِحُكْمِ الصَّدُوقِ رَجْمَهُ اللَّهُ بِأَنَّهُ إِنَّمَا أَخَذَ أَخْبَارَ الْفَقِيهِ مِنَ الْأُصُولِ الْمُعْتَبَرَةِ  
الَّتِي عَلَيْهَا الْمُعْوَلُ وَإِلَيْهَا الْمَرْجِعُ وَهَذَا إِنْ لَمْ يَكُنْ مُوجِبًا لِصِحَّةِ  
الْحَدِيثِ كَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ الْمُحَدِّثُونَ فَهُوَ لَا مَحَالَةَ مَدْحٌ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ.<sup>۱۱</sup>

گفتنی است دلالت این قاعده بر توثیق و یا مدح صاحبان آثار حدیثی، مورد انکار عده‌ای از  
رجالیان معاصر همچون آیت الله خویی<sup>۱۲</sup> قرار گرفته است.

### بررسی جریان قاعده درباره ابراهیم بن هاشم

نگارنده کتاب «مستدرکات علم رجال الحدیث» با استناد به این که کتاب‌های ابراهیم بن هاشم  
از مصادر کتاب من لایحضره الفقیه بوده و شیخ صدوق در مشیخه، طریق خود به ابراهیم بن هاشم  
را بیان داشته، حکم به وثاقت ابراهیم داده است؛ آنجا که می‌گوید:

وَ قَدْ يُنَاقَشُ فِي تَوْصِيفِ حَدِيثِهِ [ابراهیم بن هاشم] بِالصَّحَّةِ، حَيْثُ  
أَنَّ أَهْلَ الرَّجَالِ لَمْ يَنْصُوا بِتَوْثِيقِهِ، وَ هَذَا مِمَّا لَا يَنْبَغِي الْإِلْتِفَاتُ إِلَيْهِ  
... وَ هُوَ مِنْ أَصْحَابِ الْأُصُولِ الَّتِي اسْتَخْرَجَ الصَّدُوقُ أَحَادِيثَ كِتَابِهِ  
الْفَقِيهِ مِنْهَا وَ حَكَمَ بِصِحَّتِهَا وَ اعْتَمَادِ الْأَصْحَابِ عَلَيْهَا.<sup>۱۳</sup>

اکنون این مطلب در دو مقام، بررسی و ارزیابی می‌شود:

(الف) ارزیابی اصل نظریه

(ب) امکان‌سنجی جریان این قاعده بر ابراهیم بن هاشم و اثبات وثاقت وی

۱۱. الوجیزة فی الرجال، ص ۲۵۲.

۱۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۸۰.

۱۳. ج ۱، ص ۲۲۲.

## الف) ارزیابی اصل نظریه

بر پایه شواهدی که در پی خواهد آمد، می‌توان این نکته را به اثبات رساند که افراد ابتدای اسناد کتاب من‌لایحضره‌الفقیه، به رغم دیدگاه باورمندان این نظریه، همیشه، صاحبان کتاب‌های مشهور و مورد اعتمادی نبوده‌اند. شواهدی که در پی می‌آید، مؤلف‌بودن افراد ابتدای اسناد را دچار تردید کرده و یا مورد اعتمادبودن همه مصادر کتاب من‌لایحضره‌الفقیه و پذیرش تمام محتوای یک کتاب را مردود می‌سازد.

### شواهد دسته نخست: مؤلف‌نبودن همه راویان آغاز اسناد

۱. مشیخه‌الفقیه، مشتمل بر ۳۹۳ نام بوده که از ۲۱۴ نفر<sup>۱۴</sup> ایشان (یعنی بیش از نیمی از آن) تنها یک، دو یا سه روایت نقل شده است. در صورتی که همه راویان یادشده در آغاز اسناد کتاب را صاحبان کتاب‌های مشهور بدانیم، نمی‌توان بر این میزان نقل بسیار ناچیز از منابعی چُنین، توجیهی یافت.
۲. در مشیخه‌الفقیه، افراد گننام (مجهول) فراوانی واقع شده که در کتاب‌های فهرست، تألیفی به آنها نسبت داده نشده است. حتی در دیگر منابع رجالی نیز رد پای برخی از این راویان به چشم نمی‌خورد.<sup>۱۵</sup> از آنجایی که شیخ صدوق نیز کتاب فهرست داشته<sup>۱۶</sup> و این کتاب، یکی از مصادر دو فهرست طوسی و نجاشی بوده، در صورتی که این گروه را صاحب تألیف می‌دانست، طبیعی بود که شاهد انعکاس اطلاعات فهرستی صدوق در فهرس طوسی و نجاشی باشیم. گفتنی است شیخ صدوق در مقابل، گروهی از راویان را در آغاز اسناد قرار داده که گرچه مؤلف به‌شمار رفته‌اند، ولی نامی از ایشان در مشیخه نیامده است.<sup>۱۷</sup>
۳. در مشیخه، پاره‌ای از طرق، نه مربوط به کتابی خاص، بلکه ناظر به یک روایت خاص است.<sup>۱۸</sup>

واکاوی نظریه «وقوع در مشیخه من‌لایحضره‌الفقیه و دلالت آن بر وثاقت مؤلف»

۱۴. آمار راویان کم‌روایت، برگرفته از مقدمه نرم‌افزار «اسناد صدوق».

۱۵. مانند یعقوب بن عثیم، عبیدالله الزافقی (المراقفی)، عامر بن نعیم، مبارک العرقوفی، الحسن بن قارن، جعفر بن القاسم، عبدالرحیم (بن روح) القصیر، یحیی بن عبّاد المکی، عائذ (بن حبیب) الاحمسی. غیر از سه نفر آخر، بقیه نام‌بردگان، هیچ یادکردی در اصول رجالی ندارند.

۱۶. شیخ طوسی در ترجمه شیخ صدوق و توصیف فهرست ایشان چنین می‌نگارد: «و فهرست کُتِبَ معروف» (الفهرست، ص ۴۴۲، ش ۷۱۰).

۱۷. مانند بُرید بن معاویه العجلی، سَدیر الصیرفی، یونس بن عبدالرحمن، محمد بن سلیمان الذیلمی، ابوصیر لیث المرادی، علی بن الحسن بن فضال و ... محدث نوری در خاتمة مستدرک الوسائل (ج ۵، ص ۴۹۰) اسامی ۱۲۰ نفر از راویانی را که نامشان در ابتدای اسناد من‌لایحضره‌الفقیه آمده ولی طریق به کتاب‌هایشان در مشیخه بیان نشده، استخراج کرده است.

۱۸. مانند شماره‌های ۶۰ (بیانُ الطریقِ إلی' أسماء بنتِ عُمیس فی خَبرِ رَدِّ الشَّمسِ علی' أميرِ الْمُؤْمِنینَ عَلیه‌السلام)، ۶۱ (بیانُ الطریقِ إلی' إلی' جُوبریةَ بنِ مُسرِّه فی رَدِّ الشَّمسِ علی' أميرِ الْمُؤْمِنینَ عَلیه‌السلام)، ۶۲ (بیانُ الطریقِ إلی' ما کان فیهِ من حدیثِ سُلیمان بنِ داوود عَلیه‌السلام).

۴. حجم بسیاری<sup>۱۹</sup> از روایات الفقیه را مرسلات تشکیل داده که در بیشتر آنها، تنها، نام معصوم باقی مانده است.<sup>۲۰</sup> حکم به صحت روایات در مقدمه کتاب، بی تردید اینگونه موارد را نیز دربرمی گیرد. این امر می‌رساند که الزاما نام مؤلف مصدر حدیث، در آغاز سند قرار نگرفته است.

۵. بر پایه برخی قرائن، می‌توان چنین نتیجه گرفت که شیخ صدوق، به هنگام نقل از کتاب‌های حدیثی مشهور، نه از اصل این کتاب‌ها، بلکه از منابع واسطه بهره گرفته است. به عنوان مثال، ایشان در مقدمه، کتاب «المحاسن» احمد بن ابی‌عبدالله برقی را از مصادر اصلی خویش معرفی می‌کند. حال آن که نام احمد برقی را فقط در ابتدای سه روایت در من‌لایحضرة الفقیه<sup>۲۱</sup> می‌یابیم. این مطلب نشان از آن دارد که صدوق، روایات برگرفته از المحاسن را به مصدر اصلی آن، ارجاع داده است، نه منبع واسطه (المحاسن). این مطلب درباره کتاب «الکافی» نیز جریان دارد؛ با مقایسه برخی ابواب دو کتاب الفقیه و الکافی، بهره‌گیری فراوان و مستقیم صدوق از کلینی در گزینش و چینش روایات، به روشنی قابل برداشت است.<sup>۲۲</sup>

### شواهد دسته دوم: دلالت بر اعتماد نسبی (فی الجملة)

به نظر می‌رسد شیخ صدوق با بیان این مقدمه و نام‌برداری از برخی منابع خویش و توصیف آنها به «مرجعیت علمی»، در پی اعلام این نکته است که منابع مورد استفاده‌اش، کتاب‌های مشهور و قابل اعتمادی‌اند که در کشف آموزه‌ها و احکام فقهی، به آنها رجوع می‌شود. شاید در نگاه نخست چنین به نظر آید که شمارش منابعی چون کتاب حلی، کتاب حریر بن عبدالله، نوادر ابن ابی عمیر، کتب حسین بن سعید، نوادر احمد بن محمد بن عیسی و ... نشان از اعتبار صددرصد منبع و وثاقت

فی معنی 'قول الله عزوجل': «فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ» و «(بَيَانُ الطَّرِيقِ إِلَى مَا كَانَ فِيهِ مِنْ وَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَنْفِيَّةِ».

۱۹. محدث نوری به نقل از محدث بحرانی، تعداد روایات کتاب من‌لایحضرة الفقیه را ۵۹۶۳ روایت دانسته که ۲۰۵۰ روایت مرسل و ۳۹۱۹ روایت، مسند است. حجم روایات مسند و مرسل چهار جلد الفقیه به ترتیب، بدین شرح است: جلد اول: ۷۷۷ و ۸۴۱؛ جلد دوم: ۱۰۶۴ و ۵۷۳؛ جلد سوم: ۱۲۹۵ و ۵۱۰؛ جلد چهارم: ۷۷۷ و ۱۲۶ روایت؛ سپس به نقل از شیخ بهایی در شرح کتاب الفقیه، مرسلات را بالغ بر یک‌سوم حجم کتاب اعلام می‌دارد. (خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۴۸۹ و ۵۰۰) با نگاه به این آمار، فراوانی روایات مرسل در ابواب الصلاة و کمی آن در ابواب ارث، حدود و دیات قابل مشاهده است.

۲۰. با تعابیری چون قَالَ الصَّادِقُ، سَأَلَ الصَّادِقُ، رَوَى عَنِ الصَّادِقِ، كَانَ الصَّادِقُ و ...  
ج ۱، ص ۱۲۹ و ۳۳۳ و ج ۳، ص ۳۱.

۲۲. شیخ صدوق، نام محمد بن یعقوب الكلینی را تنها در آغاز هشت سند می‌آورد؛ در صورتی که این کتاب در ابواب مختلف، به‌ویژه در جلد دوم و چهارم، از منابع الفقیه به‌شمار می‌آید و مهم‌ترین مصدر الفقیه در ابواب زکات، صوم، اعتکاف و وصیت می‌باشد. (برگرفته از مقدمه نرم‌افزار اسناد صدوق). مقایسه «باب الاعتکاف» الفقیه (ج ۲، ص ۱۸۴) و الکافی (ج ۴، ص ۱۷۵)، همچنین باب «کَرَاهِيَّةُ أَخْذِ تَرَابِ الْبَيْتِ وَ خِصَاهُ» و «کَرَاهِيَّةُ الْمَقَامِ بِمَكَّةَ» در الفقیه (ج ۲، ص ۲۵۳) و الکافی (ج ۴، ص ۲۳۹) به عنوان نمونه، گویای درستی این ادعاست.

نویسندگان آنها دارد. اما درنگ در سخن شیخ صدوق که کتاب «نوادر الحکمة» را در کنار دیگر منابع برشمرده و همراه کردن آن با شواهد و قرائن بیرونی، نشان می‌دهد که این ادعا، درستی تمامی درون‌مایه‌های این کتاب‌ها و یا وثاقت نویسندگان آنها را به دنبال ندارد.

با مراجعه به دو فهرست نجاشی و طوسی، نگاه تردیدآمیز و محتاطانه شیخ صدوق به کتاب «نوادر الحکمة» تألیف محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری که برگرفته از دیدگاه استادش ابن‌ولید قمی است را نمی‌توان انکار کرد. این پدیده، گویای آن است که این کتاب، گرچه در مقدمه الفقیه، از مصادر این کتاب شمرده شده و شیخ صدوق ۲۰ روایت را از آن برگزیده، ولی به معنای صحت همه درون‌مایه‌های کتاب از دید این دو اندیشمند نیست و بخشی از محتوای کتاب، مورد تردید و استثنا<sup>۲۳</sup> قرار گرفته است. شیخ طوسی به گاه معرفی محمد بن احمد بن یحیی، این‌گونه نگاه شیخ صدوق و استادش ابن‌ولید را گزارش می‌دهد:

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ الْقُمِيِّ، جَلِيلُ الْقَدْرِ كَثِيرُ الرِّوَايَةِ، لَهُ كِتَابُ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ وَهُوَ يَسْتَعْمَلُ عَلَى كُتُبِ جَمَاعَةٍ ... وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ابن بابویه): إِلَّا مَا كَانَ فِيهِ مِنْ تَخْلِيطٍ وَ هُوَ (الَّذِي يَكُونُ) طَرِيقُهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْهَمْدَانِيُّ أَوْ ... ۲۴

این عملکرد، حاکی از اعتماد نسبی (فی الجملة) شیخ صدوق به «نوادر الحکمة» است. چرا که از یک سو، از آن در مقدمه یاد کرده، از منابع مورد مراجعه به‌شمار آورده و روایات قابل توجهی را از آن نقل می‌کند و از سوی دیگر، احتیاط<sup>۲۵</sup> در بخشی از محتوای کتاب را گوشزد می‌نماید.

۲۳. با نگاهی کلی به موضوع «استثناء» که در مجموعه تراث فهرستی شیعه و بیشتر در حوزه حدیثی قم و آن‌هم توسط مرحوم ابن‌ولید تحقق یافته و گزارش شده، می‌توان آن را به چهارگونه تقسیم کرد: یکم) استثنای از روایات برخی شاگردان صاحب کتاب؛ مانند خدشه در روایات منفرد یونس بن عبدالرحمن که از طریق محمد بن عیسی بن عبید انتقال یافته است، دوم) استثنای از روایات برخی مشایخ صاحب کتاب؛ مانند استثنای بخشی از روایات سعد بن عبدالله اشعری در کتاب منتخبات، سوم) استثنای جزو مشخصی از آثار حدیثی، مانند استثنای کتاب بصائر الدرجات از مجموعه کتاب‌های محمد بن حسن صفار و چهارم) استثنای مفاهیم کلی، چون تخلیط، غلو و تدلیس؛ مانند استثنای غلو و تخلیط در آثار روایی محمد بن سنان. (برگرفته از مقاله «ابن‌ولید و مستثنیات وی» سید علیرضا حسینی و محمد تقی شاکر؛ با تلخیص)

۲۴. الفهرست، ص ۴۰۸، ش ۶۲۳. گفتنی است که نجاشی، مرجع اصلی این دیدگاه را ابن‌ولید (استاد صدوق) دانسته است: «وَ كَانَ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ يَسْتَنِي مِنْ رِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى مَا رَوَاهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْهَمْدَانِيِّ أَوْ ...» (رجال النجاشی، ص ۳۴۸، ش ۹۳۹).

۲۵. در دو مقاله «ابن‌ولید و مستثنیات وی» و «استثنای ابن‌ولید و تأثیر آن در اعتبار بصائر الدرجات» این نکته به اثبات رسیده که رفتار استثناکونه ابن‌ولید، هشدار و احتیاطی است که او به شاگردانش داده و نمی‌خواسته مسؤولیت انتقال موارد استثناسازده را بر عهده بگیرد. در واقع، استثنا، بیانگر تردید در انتساب به معصوم است؛ نه اینکه هرچه مؤلف از روایان استثناسازده آورده، نادرست و نپذیرفتنی باشد.



مشابه این عملکرد (با اندکی تفاوت) را درباره «محمد بن سنان زاهری» نیز شاهدیم؛ آنجا که شیخ صدوق و استادش ابن‌ولید، از سویی برخی محتواهای غلوآمیز و تخلیط‌گونه را به وی نسبت می‌دهند<sup>۲۶</sup> و از دیگر سوی، نام وی را در ابتدای حدود ۲۰ روایت در کتاب من لایحضره الفقیه<sup>۲۷</sup> می‌یابیم.

با توجه به مطالب پیش‌گفته درباره عبارت صدوق در وصف منابع خود، باید چنین گفت: نه راویان واقع‌شده در ابتدای اسناد کتاب، همگی صاحب کتاب‌اند و نه مقدمه الفقیه، اعتبار همه‌جانبه منابع کتاب را می‌رساند؛ بلکه تنها در صدد بیان «اعتبار نسبی و فی الجمله» منابع خود می‌باشد، نه اعتبار «بالجمله» و صدردصدی آنها. از این رو نمی‌توان حکم شیخ صدوق را در مقدمه کتاب، مبنی بر «مرجع و مورد اعتماد بودن» کتاب‌ها، بر صاحب تألیف بودن و وثاقت افراد ابتدای اسناد حمل کرد.<sup>۲۸</sup> البته نباید از این واقعیت چشم‌پوشید که اشتهار کتاب و مرجعیت علمی آن، هرچند نسبی و فی الجمله باشد، در صورت نبود قرائن دال بر ضعف،<sup>۲۹</sup> می‌تواند بیانگر مدح و حسن حال علمی (روایی) مؤلف آن بوده و وی را بستاید.

### ب) امکان سنجی جریان قاعده بر ابراهیم بن هاشم قمی

ابواسحاق ابراهیم بن هاشم قمی، یکی از پُرروایت‌ترین راویان شیعه و اصلی‌ترین حلقه‌های اتصال طبقه اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام به طبقه مشایخ کلینی (م ۳۲۹ق) و از میراث‌داران علمی طبقه سوم اصحاب اجماع بود. از آنجایی که هیچ‌گونه تعبیر توصیفی قابل‌ی که گویای وثاقت و یا مدح جدی وی باشد، در منابع اصلی رجال درباره وی به کار نرفته، بحث از توثیق وی، همواره در دستور کار رجالیان شیعه بوده و قواعد عمومی توثیق فراوانی به کمک طلبیده شده است. یکی از این قواعد عمومی، وقوع نام ابراهیم در مشیخه کتاب من لایحضره الفقیه است.

جهت ارزیابی این نظریه، لازم است ابتدا، ترسیمی از گستره نقش‌آفرینی ابراهیم بن هاشم در کتاب من لایحضره الفقیه ارائه شود. شیخ صدوق در مجموع چهار مجلد کتاب الفقیه، ابراهیم بن هاشم

۲۶. شیخ طوسی می‌گوید: «مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ؛ لَهُ كُتُبٌ وَ قَدْ طُعِنَ عَلَيْهِ وَ ضَعُفَ وَ جَمِعَ مَا زَوَاهُ إِلَّا مَا كَانَ فِيهِ تَخْلِيْفٌ أَوْ غُلُوٌّ أَخْبَرَنَا بِهِ جَمَاعَةٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ [بن الوليد]...» (الفهرست، ص ۴۰۷، ش ۶۲۰) رفتارشناسی ابن‌ولید که مرحوم صدوق نیز از آن پیروی می‌کند، نشان می‌دهد هرگاه این دو (ابن سنان و ابن یحیی) در مسیر انتقال آموزه‌های دینی، به‌ویژه فقهی، قرار گیرند، در نسبت‌دادن آن آموزه‌ها به معصوم تردیدی روا نمی‌دارند. استثنای مذکور در ترجمه محمد بن سنان، با هدف تذکر به وجود دو دسته از متون در کتاب‌های اوست: قابل قبول و روایت‌شده و مورد تردید و استثناسده.

۲۷. از جمله: ج ۱، ص ۵۶ و ۷۶ و ۲۱۴ و ج ۲، ص ۱۶۹ و ۱۸۸ و ۲۷۷ و ج ۳، ص ۱۲۴ و ۲۳۹ و ج ۴ ص ۵۳ و ۱۶۶ و ۱۷۱ و ۲۰۷ و ۳۳۴.  
 ۲۸. استدلال مدافعان این نظریه چنین است: لازمه پذیرش همه روایات یک نفر، وثاقت اوست و این وصف وثاقت است که پذیرش و عمل به همه روایات را به دنبال خواهد داشت. حال، اگر عمل به تمام روایات یک کتاب را نتوانیم اثبات کنیم، وثاقت مؤلف نیز حاصل نخواهد شد.

۲۹. مانند محمد بن سنان که با وجود اعتماد نسبی صدوق به کتاب‌های او، این راوی، تضعیف و متهم به غلو شده است.

را در آغاز ۱۰ سند قرار داده<sup>۳۰</sup> و از همین روی، در مشیخه، طریق خود به ابراهیم بن هاشم را این گونه بیان می‌دارد:

وَمَا كَانَ فِيهِ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ فَقَدْ رُوِيَ عَنْ أَبِي وَ مُحَمَّدٍ  
 بْنِ الْحَسَنِ [بْنِ الْوَلِيدِ] رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ  
 بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَمِيرِيِّ، جَمِيعًا عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ رُوِيَ عَنْ مُحَمَّدٍ  
 بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ  
 إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ.<sup>۳۱</sup>

بر پایه عبارت مشیخه، سه راه دست یابی شیخ صدوق به روایات ابراهیم بن هاشم را می‌توان اینگونه ترسیم کرد:



### تحلیل روایات ابراهیم بن هاشم

به‌منظور امکان‌سنجی جریان قاعده (دلالت بر وثاقت) بر ابراهیم بن هاشم، لازم است که به مآخذشناسی و تحلیل محتوای این ۱۰ روایت پرداخته شود. روایات ابراهیم بن هاشم در کتاب الفقیه را می‌توان در دو دسته جای داد:

یکم) سه روایت که نام منبع روایت، یعنی کتاب «نوادیر» ابراهیم بن هاشم، در آن ذکر شده است. دوم) هفت روایت دیگر که نامی از عنوان کتاب مأخذ نمی‌برد و به ذکر عبارت «وَرَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ» بسنده می‌کند.

جالب آن است که شیخ صدوق در ابواب الصلاة، تنها یک روایت (احکام سهو) از کتاب ابراهیم بن هاشم نقل کرده و در دیگر ابواب فقه، چون طهارت، زکات، صوم، حج، القضا یا و الاحکام، الآیمان و النذور و ... روایتی را از وی نقل نمی‌کند. بیشتر روایات نقل شده از وی (پنج روایت) در دو بخش «الحدود» و «الدایات» است.

۳۰. نام ابراهیم بن هاشم در اواسط دو سند دیگر نیز ذکر شده، ولی آن دو، نه از کتاب ابراهیم بن هاشم، بلکه برگرفته از کتاب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران است: «فی کتاب مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ...» (الفقیه، ج ۱، ص ۵۶۲) و «هَذَا الْخَبْرُ فِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ يَرْوِيهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ بِإِسْنَادِهِ...» (الفقیه، ج ۴، ص ۱۵۳) ۳۱. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۲۱.

## دسته یکم: تصریح به کتاب نوادر (سه روایت)

بر پایه داده‌های فهرستی دو کتاب رجال النجاشی و الفهرست طوسی، ابراهیم بن هاشم، تألیف دو کتاب حدیثی، با عنوان «نوادر» و «قضایا امیر المؤمنین» را در پرونده علمی خود به ثبت رسانده است. ولی شیخ صدوق به گاه یادکرد کتاب‌های ابراهیم بن هاشم، تنها به کتاب اول (نوادر) اشاره می‌کند و هیچ‌گاه از دومین کتاب، نامی به‌میان نیاورده است.  
حدیث اول:

وَفِي نَوَادِرِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ أَنَّهُ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ إِمَامٍ يُصَلِّي بِأَرْبَعِ نَفَرٍ أَوْ بِخَمْسٍ فَيَسْبُخُ اثْنَانِ ... فَمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ؟ قَالَ: لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ سَهْوٌ إِذَا حَفِظَ عَلَيْهِ مَنْ خَلْفَهُ سَهْوَهُ بِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ ... ٣٢.

حدیث دوم:

وَفِي نَوَادِرِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أَعْتَفَ عَلَى امْرَأَةٍ أَوْ امْرَأَةٍ أَعْتَفَتْ عَلَى زَوْجِهَا فَقَتَلَ أَحَدَهُمَا الْآخَرَ. قَالَ: لَا شَيْءَ عَلَيْهِمَا إِذَا كَانَا مَأْمُونَيْنِ ... ٣٣.

حدیث سوم:

وَلَا يَقَعُ الظَّهَارُ عَلَى حَدِّ غَضَبٍ وَلَا ظَهَارَ عَلَى مَنْ لَفَظَ بِالظَّهَارِ إِذَا لَمْ يَتَوَّ بِهِ التَّحْرِيمِ وَالْمَمْلُوكُ إِذَا ظَاهَرَ مِنْ امْرَأَتِهِ فَعَلَيْهِ نِصْفُ مَا عَلَى الْحُرِّ مِنَ الصِّيَامِ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ عِتْقٌ وَلَا صَدَقَةٌ لِأَنَّ الْمَمْلُوكَ لَا مَالَ لَهُ وَ إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِامْرَأَتِهِ هِيَ عَلَيْهِ كَبَعُضِ ذَوَاتِ الْمَحَارِمِ فَهَوَ ظَهَارٌ وَ إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِامْرَأَتِهِ هِيَ عَلَيْهِ كَظَهْرِ أُمِّهِ أَوْ كَبَطْنِهَا أَوْ كَبَدِيهَا أَوْ كَرَجْلِهَا أَوْ كَكَعْبِهَا أَوْ كَشَعْرِهَا أَوْ كَشَيْءٍ مِنْ جَسَدِهَا يَتَوَّى بِذَلِكَ التَّحْرِيمِ فَهَوَ ظَهَارٌ كَذَلِكَ. ذَكَرَهُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ فِي نَوَادِرِهِ. ٣٤.

۳۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۱۰۲۸.  
۳۳. همان، ج ۴، ص ۱۱۱، ح ۵۲۱۶.

۳۴. همان، ج ۳، ص ۵۲۹. شیخ صدوق، ذیل حدیث ۴۸۳۰ (أَنَّهُ إِذَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْإِطْعَامِ تَصَدَّقَ بِهَا يُطِيقُ)، بیانی ارائه داده که در نگاه اول، برآمده از قلم اوست، ولی با مراجعه به مصادر روایی پیشین، روشن می‌شود که عین متن روایت با اندکی تقدّم و تأخّر

## مصدریابی و تحلیل روایات دسته یکم

با پی‌جویی این سه روایت در دیگر منابع حدیثی، به چند نقطه مشترک میان هر سه حدیث

می‌رسیم:

۱. هر سه روایت، پیش از کتاب الفقیه، در کتاب الکافی<sup>۳۵</sup> ذکر شده است.

حدیث اول در الکافی:

عَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ  
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامِ يُصَلِّي بِأَرْبَعَةِ أَنْفُسٍ أَوْ خَمْسَةِ  
أَنْفُسٍ وَ يُسَبِّحُ اثْنَانِ ... فَمَا يَجِبُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ سَهْوٌ  
إِذَا حَفِظَ عَلَيْهِ مَن خَلَفَهُ سَهْوَهُ بِإِيقَانٍ مِنْهُمْ ... ۳۶.

گرچه نام ابراهیم بن هاشم در سند این حدیث در کتاب الکافی، موجود نیست ولی می‌بینیم که شیخ صدوق آن را از ابراهیم بن هاشم روایت کرده است. دلیل، آن است که شیخ صدوق، مسیر دیگری برای دریافت این روایت از یونس انتخاب کرده است: «إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ» یا «إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ»<sup>۳۷</sup>.  
حدیث دوم در الکافی:

عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَعْنَفَ عَلَى امْرَأَتِهِ أَوْ امْرَأَةٍ  
أَعْنَفَتْ عَلَى زَوْجِهَا فَقَتَلَ أَحَدَهُمَا الْآخَرَ؟ قَالَ: لَا شَيْءَ عَلَيْهِمَا إِذَا كَانَا  
مَأْمُونَيْنِ ... ۳۸.

است. بنابراین، آنچه در کتاب نوادر ابراهیم بن هاشم وجود داشته، نه حدیث ۴۸۳۰، بلکه مطالب ذیل آن است. با مقایسه این متن با اصل روایت در کتاب الکافی که در صفحه بعد آمده، این نکته هویدا می‌گردد.  
۳۵. با توجه به تألیف و انتشار کتاب الکافی در حدود سال ۳۲۵ و آغاز تألیف کتاب الفقیه در سال ۳۶۸، شاهد حدود یک و نیم قرن فاصله بین این دو کتاب هستیم.  
۳۶. الکافی، ج ۳، ص ۳۵۹، ح ۵.  
۳۷. دلیل تفاوت مسیر دریافت کتاب‌های یونس بین شیخ صدوق و شیخ کلینی، در سطور پسین خواهد آمد.  
۳۸. الکافی، ج ۷، ص ۲۹۴، ح ۱۵.

عَلَىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِمَرَأَتِهِ أَنْتِ عَلَيٌّ كَظْهَرِ أُمِّي أَوْ كَيْدِهَا أَوْ كَبَطْنِهَا أَوْ كَفَرَجِهَا أَوْ كَنَفْسِهَا أَوْ كَكَعْبِهَا أَيْ كَوْنُ ذَلِكَ الظَّهَارَ وَ هَلْ يَلْزِمُهُ فِيهِ مَا يَلْزِمُ الْمُظَاهِرَ؟ فَقَالَ: الْمَظَاهِرُ إِذَا ظَاهَرَ مِنْ امْرَأَتِهِ فَقَالَ هِيَ كَظْهَرِ أُمِّهِ أَوْ كَيْدِهَا أَوْ كَرَجْلِهَا أَوْ كَشَعْرِهَا أَوْ كَشَىءٍ مِنْهَا يَنْوِي بِذَلِكَ التَّحْرِيمَ فَقَدْ لَزِمَتْهُ الْكُفَّارَةُ فِي كُلِّ قَلِيلٍ مِنْهَا أَوْ كَثِيرٍ وَ كَذَلِكَ إِذَا هُوَ قَالَ كَبَعْضِ ذَوَاتِ الْمَحَارِمِ فَقَدْ لَزِمَتْهُ الْكُفَّارَةُ.<sup>٣٩</sup>

٢. سند هر سه حدیث در کتاب الکافی به یونس بن عبدالرحمان منتهی می‌شود. طرق منتهی به کتب یونس بن عبدالرحمان که در الفهرست شیخ طوسی ذکر شده، نشان از آن دارد که منبع هر سه حدیث راه یافته به کتاب الکافی، نگاشته‌های حدیثی یونس بن عبدالرحمان است. این نکته را می‌توان از توجّه دقیق به مدخل یونس بن عبدالرحمان در الفهرست به دست آورد. شیخ طوسی پس از نسبت دادن کتاب‌هایی به یونس، در مقام ذکر طریق خود به این کتاب‌ها، چنین می‌گوید:

أَخْبَرَنَا بِجَمِيعِ كُتُبِهِ وَ رِوَايَاتِهِ جَمَاعَةٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ [الْصَّدُوقِ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ [بِابْنِ الْوَلِيدِ] وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ وَ أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي جَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ الْجَمِيرِيِّ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ كُلُّهُمْ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ وَ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ يُونُسَ ... وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ يَقُولُ: كُتِبُ يُونُسَ الَّتِي هِيَ بِالرِّوَايَاتِ كُلِّهَا صَاحِبَةٌ يُعْتَمَدُ عَلَيْهَا إِلَّا مَا يَنْفَرِدُ بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ وَ لَمْ يَرَوْهُ غَيْرُهُ فَإِنَّهُ لَا يُعْتَمَدُ عَلَيْهِ وَ لَا يُقْتَى بِهِ.<sup>٤٠</sup>

٣٩. همان، ج ٦، ص ١٦١، ج ٣٦.

٤٠. الفهرست، ص ٥١٢.

مفاد عبارت شیخ طوسی در ذکر طریق، بیان گر اعتماد همه‌جانبه شیخ صدوق به پیروی از استاد خویش (ابن‌ولید)، به تمام نسخه‌های نقل‌شده توسط اسماعیل بن مرّار و صالح بن سندی (سعید) است. نکته مهم این است که تنها مسیر انتقال این دو نسخه به نسل‌های پسینی، ابراهیم بن هاشم است. همچنان‌که همین عبارت، کاشف از نبود اعتماد صدرصد شیخ صدوق و استادش به نسخه‌های روایت‌شده توسط محمد بن عیسی بن عبید است.<sup>۴۱</sup>

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که مصدر اصلی الفقیه در سه روایت برگرفته از نوادر ابراهیم بن هاشم، کتاب‌های یونس بن عبدالرحمان بوده است. در واقع، اعتماد به این سه روایت کتاب النوادر، برآمده از اعتماد بی‌چون و چرای صدوق به روایات یونس است که راه دستیابی به آن، جز «محمد بن عیسی بن عبید» باشد.

به این نکته باید توجه داشت که روایت نخست در کتاب الکافی، از مسیر محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبدالرحمان نقل شده، اما به نظر می‌رسد که شیخ صدوق برای دست‌یابی به این حدیث، به نسخه دیگری از کتاب یونس، همچون نسخه اسماعیل بن مرّار یا صالح بن سعید، دسترسی داشته است. مقایسه میان متن دو روایت در فرازهای نخستین و پایانی، می‌تواند بیان‌گر اختلاف نسخه نوادر ابراهیم بن هاشم با کتاب الکافی از کتب یونس بن عبدالرحمان باشد. دو عبارت «بَارِيعٍ نَفَرٍ أَوْ بِخَمْسٍ» (در الفقیه) و «بَارِيعَةَ أَنْفُسٍ أَوْ خَمْسَةَ أَنْفُسٍ» (در الکافی) با وجود وحدت معنا، همچنین وجود فراز «وَلَا فِي نَافِلَةٍ» (تنها در فراز پایانی نقل الکافی) نشان‌گر اختلاف نسخه در منبع دو کتاب مورد بحث می‌باشد.

۳. هر سه حدیث، در الکافی، به شکل مرسل (عَنْ رَجُلٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ) از جانب یونس بن عبدالرحمان نقل شده است. از این رو این روایات در کتاب النوادر ابراهیم بن هاشم نیز مرسل بوده است.

۴. حکم و موضوع این سه حدیث، در منابع پیش از کتاب یونس، یافت نمی‌شود؛ یعنی «منفرد» و «منحصربه‌فرد» بوده است.

۴۱. افزون بر اعتماد بزرگانی چون محمد بن حسن صفّار (در الفهرست شیخ طوسی) و عبدالله بن جعفر حمیری (در رجال النجاشی)، برخی دانشیان رجال، همچون نجاشی و ابن نوح سیرافی نیز با نگره بی‌اعتمادی بر منفردات محمد بن عیسی بن عبید از یونس مخالفت ورزیده‌اند. نجاشی، پس از بیان دیدگاه ابن ولید درباره رجال نوادر الحکمة، دیدگاه استادش ابن نوح سیرافی را این‌گونه می‌نماید: «قال أبو العباس بن نوح: وقد أصاب شيخنا أبو جعفر محمد بن الحسن بن الوليد في ذلك كله و تبعه أبو جعفر بن بابويه رحمه الله على ذلك إلا في محمد بن عيسى بن عبيد فلا أدري ما رآه فيه، لأنه كان على ظاهر العدل والحق» (رجال النجاشی، ص ۳۴۸) وی همچنین در مدخل محمد بن عیسی بن عبید، این‌چنین به نقد دیدگاه ابن‌ولید می‌پردازد: «و ذكر أبو جعفر بن بابويه عن ابن الوليد أنه قال: ما تفرّد به محمد بن عيسى من كتب يونس و حديثه لا يُعتمد عليه و رأيت أصحابنا يُكبرون هذا القول و يقولون: من مثل أبي جعفر محمد بن عيسى؟!» (همان، ص ۳۳۳، ش ۸۹۶)

۵. از آنجا که کلینی بیشتر روایاتش از یونس بن عبدالرحمان را از مسیر «علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی» (بیش از ۴۰۰ سند) و در رتبه بعد، «علی عن ابیه عن اسماعیل بن مَرّاز» (حدود ۱۰۰ سند) نقل می‌کند، چنین به نظر می‌رسد که دلیل انتخاب حدیث دوم و سوم از مسیر کم‌کاربرد «علی عن ابیه عن صالح بن سعید» (حدود ۱۰ سند) در الکافی، منفرد بودن این دو روایت در نسخه صالح بن سعید (سندی) از کتاب‌های یونس است.
۶. هر سه روایت، مربوط به ابواب الزامی فقه (صلاة، قتل و طلاق) است.
۷. شیخ صدوق به هر سه حدیث فتوا می‌دهد.

در جمع‌بندی نکات پیش‌گفته می‌توان گفت شیخ صدوق، با آگاهی از این که مصدر اصلی نوادر ابراهیم بن هاشم، کتاب‌های یونس بن عبدالرحمان است، آسوده‌خاطر به مضمون الزامی این سه روایت، فتوا می‌دهد. ولی از آنجا که خلل و ایراد «ارسال» در سند (عَنْ يُونُسَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ) وجود داشته، برای جبران این کاستی و دفع اشکال، چاره‌ای جز یادکرد نام منبع خود (کتاب النوادر ابراهیم بن هاشم) نمی‌بیند. در هفت روایت دیگر ابراهیم بن هاشم در الفقیه که به مأخذ آن (کتاب النوادر) اشاره نشده، سند آن را عاری از خلل سندی می‌یابیم.

از نوع عبارت‌پردازی شیخ صدوق در کتاب الفقیه چنین برمی‌آید که اگر روایتی در مصدر اصلی، مرسل یا دارای اختلال بوده وی به یادکرد مصادر خود می‌پردازد.<sup>۴۲</sup> در این صورت، ذکر منبع، برای جبران خلل سندی روایت بوده و در واقع، مؤلف با یادکرد منبع، اعتماد خواننده را به سوی منبع اصلی معطوف می‌دارد؛ چه اینکه در بسیاری موارد، به این روایات منفرد حتی در ابواب الزامی فقه، فتوا داده است. ولی زمانی که به سند روایت دسترسی دارد، لزومی به ذکر نام کتاب نمی‌بیند.

جهت اتقان بحث و اثبات مدعا، در پایان نوشتار (پیوست)، کاربری‌های تصریح به مصدر اصلی روایت در الفقیه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

طبیعی است که این پرسش جدی در ذهن شکل گیرد که چرا صدوق با در اختیار داشتن نسخه‌های اصلی کتاب‌های یونس، به نوادر ابراهیم بن هاشم رجوع کرده و سه روایت مورد بحث را از آن کتاب ذکر می‌کند؟ به نظر می‌رسد که پاسخ این پرسش، با مفهوم کتاب النوادر گره خورده است. هر چند

۴۲. این مطلب، مؤید دست‌یافته‌ای است که در مقاله «کیفیت ارتباط مشیخه الفقیه با أسناد آن» (از نگارنده همین مقاله) مورد اشاره قرار گرفته است: «اگر مراسلات صدوق را با روایات خارج از من لایحضره الفقیه، یعنی سایر کتب صدوق یا کتب مؤلفین دیگر (به جز کتاب الطهارة) مقایسه کنیم، می‌بینیم که حدود ۷۰ درصد روایات صدوق که در من لایحضره الفقیه به‌عنوان مرسل نقل شده، در سایر منابع و مصادر نیز به شکل مرسل نقل شده‌اند و مسند نیستند. این [مطلب] ممکن است این فرضیه را در ذهن ایجاد کند که پیش‌فرض صدوق در مرسل آوردن أسنادش، مرسل بودن این روایات در سایر منابع است.» همچنین یکی از محققان در مقدمه نرم‌افزار «أسناد صدوق» این چنین می‌گوید: «شیخ صدوق در متن الفقیه غالباً از ذکر مصادر احادیث خودداری می‌کند؛ تنها در مواردی محدود نام مصدر کتاب را ذکر کرده که دقت در این موارد، می‌رساند که در تمامی این موارد، روایت نقل شده به جهتی (غالباً ارسال) با نوعی مشکل همراه بوده است.»

که نمونه‌ای از کتاب‌های نوادر از میان آثار پیشینیان (قدما) به دستمان نرسیده،<sup>۴۳</sup> اما با جست‌وجو ابواب «نوادر» کتاب‌های حدیثی موجود، می‌توان به این نتیجه رسید که کتاب‌های نوادر، در بردارنده مجموعه‌ای از احادیثی‌اند که در صورت فقهی‌بودن از نظر حکم و موضوع، منفرد و منحصر به فرداند. شاید بتوان گفت وجود کتابی با عنوان نوادر، در میان آثار راویانی چون احمد اشعری، ابن ابی عمیر و ابراهیم بن هاشم، به آن دلیل بوده که کتاب‌های حدیثی فراوانی در مسیر این راویان قرار گرفته است. این گروه با دیدن روایاتی از این دست، در منابع مختلف و برای آسان‌سازی دست‌یابی دیگران به این مجموعه از روایات، به گردآوری چنین روایاتی در یک مجموعه اقدام کرده‌اند. پُر واضح است که دست‌یابی به این نوع روایات در کتاب‌های نوادر، بسی آسان‌تر از مراجعه به منابع اصلی و نخستین بوده است.<sup>۴۴</sup> شیخ صدوق نیز با رجوع به نوادر ابراهیم بن هاشم و با آگاهی پیش‌گفته، چنین روایاتی را از این کتاب دریافت می‌دارد.

### دسته دوم: عدم اشاره به کتاب النّوادر (هفت روایت)

- (۱) رَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي عَمِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ رَجُلًا بَرَّازًا فَذَهَبَ مَالُهُ وَافْتَقَرَ ... فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: حَدَّثَنِي دَرِيحُ بْنُ الْمُحَارِبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَا يُخْرَجُ الرَّجُلُ عَنْ مَسْقَطِ رَأْسِهِ بِالدِّينِ ...<sup>۴۵</sup>
- (۲) رَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أَخِي مَاتَ وَتَزَوَّجَتْ أَمْرَأَتُهُ ... فَقَالَ: يَلْزِمُكَ إِقْرَارُهَا وَ يَلْزِمُهَا إِكْرَارُهَا.<sup>۴۶</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۴۳. تنها اثر بازمانده از دوره پیشینیان، کتابی است موسوم به «نوادر احمد بن محمد بن عیسی اشعری». بر اساس پژوهش انجام‌شده، حجم عمده کتاب موجود، برگرفته از کتاب‌های سی‌گانه حسین بن سعید اهوازی است؛ از کتاب الصوم، النذور، الأیمان، الکفارات، النکاح و احتمالاً کتاب‌های دیگر وی. (ن. کد نوادر احمد بن محمد بن عیسی یا کتاب حسین بن سعید، سید محمد جواد شبیری)

۴۴. این نظریه، برداشتی است که نگارنده از مفهوم کتاب نوادر و دلیل پیدایش این شکل از نگاه‌شده‌های حدیثی داشته و به یاری خداوند منان، در آینده، با صورتی مستقل، ارائه خواهد شد.

۴۵. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۹۰، ح ۳۷۱۵. این روایت در علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۲۹ و الاختصاص (مفید)، ص ۸۶ این‌گونه آمده: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَجَمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كَانَ ابْنُ أَبِي عَمِيرٍ رَجُلًا بَرَّازًا ... وَقُوعُ ابْنِ وَوَلِيدٍ فِي سِنْدِ ابْنِ رَوَابِطٍ فِي عِلَلِ الشَّرَائِعِ، نَشَانَ مِنْ إِيْتِمَادِ أَوْسْتِ.

۴۶. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۷۲، ح ۶۷۵۰. این روایت در الکافی، ج ۵، ص ۵۶۳، ح ۲۷ این‌گونه آمده: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... بِأَتَوْجِهَ بِهِ إِيْنِ كِهْ مِنْ إِيْنِ رَوَابِطِ ۲۶ تَا ۲۹ الْكَافِي، أَغَاظَ هَمَّهْ أَسْنَاذَ إِيْنِ كِهْ هَمَّهْ: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ» وَ مِنْ أُنْجَائِي كِهْ مَوْضُوعُ إِيْنِ رَوَابِطِ، مُشَابِهَ بُوْدَهْ وَ پَرَاكَنْدِگِي نِدَارَد، مِي تَوَاَنْدَ نَشَانَ مِنْ إِيْنِ بَاشَدَ كِهْ مَصْدَرُ رَوَابِطِ، شَرَائِعِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ اسْت، نِهْ نَوَادِرُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ.



۳) رَوَى 'إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَمْرٍو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْكَاتِبِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَقْبَلَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَوْ بَعَثْتُمْ إِلَيْهِ بِضَعْمِكُمْ يَسْأَلُهُ،

فَأَنَّهُ شَابٌ مِنْهُمْ فَقَالَ لَهُ: يَا عَمَّ مَا أَكْبَرُ الْكِبَايِرُ؟ قَالَ: شُرْبُ الْحَمْرِ ... ٤٧.

۴) وَ رَوَى 'إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ يَعْنِي ابْنَ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا زَنَى الشَّيْخُ وَالْعَجُوزُ جُلِدَا ثُمَّ رُجِمَا ... ٤٨.

۵) رَوَى 'إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ الْأَصْبَغِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْمَوْصِرِيُّ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ أَوْ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ الْعِجْلِيِّ - أَلَشَّكُّ مِنْ مُحَمَّدٍ - قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَبْدُ زَنَى؟ فَقَالَ: يُجْلَدُ نِصْفَ الْحَدِّ ... ٤٩.

۶) وَ رَوَى 'إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الرَّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ أَمَةٌ فَقَالَتْ الْأَمَةُ لَهُ: مَا أَذَيْتُ مِنْ مُكَاتَّبَتِي ... ٥٠.

۷) رَوَى 'إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْقَوَادِ مَا حَدَّثَهُ ... ٥١.

با پی‌جویی این هفت روایت در دیگر منابع حدیثی، به چند نقطه مشترک میان آنها می‌رسیم:

- این روایات در مصدر اصلی خود (نوادیر ابراهیم بن هاشم)، با مشکل سند «ارسال» مواجه نیست و همگی مُسند است. از این رو شیخ صدوق، نیازی به ذکر مصدر اصلی روایت نمی‌بیند.

۴۷. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۷۱، ح ۴۹۵۲. این روایت در الکافی، ج ۶، ص ۴۲۹، ح ۳ با این سند آمده: «علی بن ابراهیم عن ابيه عن عمرو بن عثمان عن احمد بن اسماعيل الكاتب عن ابيه قال: اقبل ابو جعفر عليه السلام في المسجد الحرام فقال بعضهم: لو بعثتم اليه بضعمكم يسأله، فانا هو شاب منهم فقال له: يا عم ما اكبر الكباير؟ قال: شرب الحمر ...»

۴۸. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸، ح ۵۰۳۲. این روایت، منفرد است و صدوق بر اساس آن، فتوا می‌دهد. مشابه این روایت در الکافی، ج ۷، ص ۱۷۷، ح ۳ نیز آمده ولی چون از طریق محمد بن عیسی از یونس است، صدوق از آن استفاده نمی‌کند: «باسنادوه علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بن عبید بن یونس عن عبدالله بن سنان قال: قال ابو عبدالله عليه السلام: ا لرجم في القرآن قول الله عز وجل: اذا زنى الشيخ والشيخة فارجموهما البتة فانها قضيا الشهوة»

۴۹. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۴، ح ۵۰۵۱. گرچه در ظاهر، این روایت، مشابه دارد، ولی چون در برخی فرازها مانند عودت عودت ثمن از سهم الرقاب و کشته شدن زانی، منفرد است، صدوق آن را در ابتدای «باب حد المماليك في الزنا» آورده و به آن فتوا می‌دهد. این روایت با همین سند، در الکافی، ج ۷، ص ۲۳۵، ح ۷ نیز آمده ولی موضوع آن، «أمة زنت» است و تفاوت‌های واژگانی نیز با الفقیه دارد. در حدیث ۱۰ همین باب در الکافی هم روایتی مشابه و از طریق ابراهیم بن هاشم نقل شده است.

۵۰. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۵، ح ۵۰۵۶. این روایت با همین سند، در الکافی، ج ۷، ص ۲۳۷ آمده که منفرد به حساب می‌آید.

۵۱. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۷، ح ۵۰۶۱. این روایت، در الکافی، ج ۷، ص ۲۶۱، ح ۱۰ با حذف صالح آمده است: «علی عن ابيه عن محمد بن سليمان بن عبدالله بن سنان قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام: اخبرني عن القواد ...» این حدیث نیز منفرد است.

لازم به ذکر است احتمال اخذ این روایات هفت‌گانه از کتاب دیگر ابراهیم بن هاشم، یعنی «قضایا امیر المؤمنین علیه السلام» نمی‌رود؛ چرا که در میان این هفت روایت، هیچ روایتی متناسب با موضوع کتاب دوم (قضاوت‌های حضرت امیر المؤمنین علیه السلام) نیست. این که چرا شیخ صدوق، از کتاب دوم ابراهیم بن هاشم (القضایا) روایتی را بر نمی‌گزیند، مطلبی است که پی‌گیری جداگانه‌ای را می‌طلبد.<sup>۵۲</sup>

۱. در برخی از آنها، تنها مستند شیخ صدوق جهت فتوا، همین روایات است و منفرد به حساب می‌آیند.

۲. بیشتر این روایات، در کتاب الکافی نیز دیده می‌شود.

### نتیجه

اکنون باید دید که آیا می‌توان با توجه به استفاده شیخ صدوق از کتاب النوادر ابراهیم بن هاشم، به این دو نکته دست یافت:

الف. شیخ صدوق این کتاب را در شمار منابع مورد اعتماد به حساب آورده است؟

ب. پیرو اعتماد به منبع، مؤلفش را نیز ثقة می‌پنداشته است؟

در پاسخ پرسش اول باید چنین گفت:

از آنجایی که یادکرد ابراهیم بن هاشم در ابتدای ۱۰ سند کتاب من لایحضره الفقیه، نشانگر نقل از کتاب نوادر اوست و از سویی، شیخ صدوق به این روایات در ابواب الزامی و خطیر فقه (چون حدود و دیات) - که برخی منفرد بوده - فتوا داده است، می‌توان بر پایه عبارات مقدمه کتاب، چنین نتیجه

۵۲. در این مسأله دو گمانه قابل طرح است: یکم) با وجود کتاب القضایای مشهور محمد بن قیس ابو عبدالله الجلی، شیخ صدوق نیازی به بهره‌گیری از کتاب دیگری در این موضوع نمی‌بیند. از این روست که در مشیخه (ج ۴، ص ۵۲۶) هنگام بیان طریق به قضاوت‌های حضرت علی علیه السلام، فقط طریق مشهور به کتاب محمد بن قیس بجلی (ابراهیم بن هاشم عن عبدالرحمان بن ابی‌نجران عن عاصم بن حمید) را مطرح می‌کند. همو که نجاشی (ص ۳۲۳، ش ۸۸۱)، خود و کتابش را این‌گونه می‌شناساند: «ثِقَّةٌ عَيْنٌ كُوفِيٌّ رَوَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام». لَكِنَّ كِتَابَ الْقَضَايَا الْمَعْرُوفِ» شیخ طوسی در الفهرست (ص ۳۸۶، ش ۵۹۲)، عنوان کامل کتاب را «قضایا امیر المؤمنین علیه السلام» اعلام داشته و بسان شیخ صدوق، ابراهیم بن هاشم را در مسیر انتقال آن قرار داده است. از این رو احتمال می‌رود که ابراهیم بن هاشم نیز مانند عبدالرحمان بن ابی‌نجران (واسطه انتقال کتاب) با تغییری در ساختار کتاب محمد بن قیس، کتاب جدیدی تدوین کرده که جای خود را در میان اصحاب باز نکرده است. دوم) ابراهیم بن هاشم، کتابی با عنوان کتاب القضایا نداشته و دلیل انتساب چنین کتابی به وی، قرار گرفتن در طریق کتاب القضایای محمد بن قیس بجلی است. ظاهراً در برخی نسخه‌های مفقود الفهرست طوسی، کتاب القضایا در شمار تألیفات ابراهیم بن هاشم ذکر نشده یا با اضطراب در متن درج شده است. از این رو در چاپ‌های جدید، این بخش، در داخل پراتز قرار گرفته است. در نسخه خطی الفهرست شیخ طوسی با اجازه شیخ بهایی در سال ۱۰۱۱ق، اضطراب در متن، قابل مشاهده است: «وَ الَّذِي أَعْرَفُ مِنْ كَتَبِهِ: كِتَابُ النُّوَادِرِ وَ كِتَابُ الْقَضَايَا قَضَايَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

گرفت که کتاب نوادر ابراهیم بن هاشم را می‌توان از نگاه شیخ صدوق، در شمار کتاب‌های مشهور و معتد به حساب آورد.<sup>۵۳</sup>

و در پاسخ دومین پرسش می‌توان چنین گفت: پیش از این گفته شد که عبارت مقدمه کتاب، بیان گر «اعتماد فی الجمله» شیخ صدوق به منابع خود است، نه اعتماد کامل به تمام محتوای منابع. تدوین کتابی متقن که مورد اعتماد شیخ المحدثین عصر (صدوق) بوده، می‌تواند نشان‌گر مدح، مرتبه علمی و اعتماد به مؤلف آن کتاب باشد. ولی نباید از نظر دور داشت که پذیرش روایت‌های یک کتاب، می‌تواند به دلیل بهره‌گیری آن، از منابع مورد اعتماد پیشین یا تکیه بر شواهد اطمینان‌بخش بوده باشد که در این صورت، الزاماً وثاقت نگارنده آن را نتیجه نخواهد داد.

پیش از این گفته شد که مصدر اصلی سه روایت اول، کتاب‌های حدیثی یونس بن عبدالرحمان بوده است؛ کتاب‌هایی که شیخ صدوق و استادش، ابن‌ولید، به آنها اعتماد بی‌چون و چرا داشته‌اند. بنابراین پذیرش این دسته روایات، به خاطر آگاهی صدوق از منبع اصلی این احادیث است، نه اعتماد تام و کامل به مؤلف کتاب نوادر.

ناگفته نماند که بهره‌گیری صدوق در بزنگاه‌های فقهی از کتاب نوادر ابراهیم بن هاشم، هرچند نشان از پذیرش مثنوی مؤلف و حسن سلیقه وی در تنظیم و چینش روایات آن دارد،<sup>۵۴</sup> ولی باز هم نمی‌تواند کاشف از وثاقت مؤلف به نگاه قدمایی<sup>۵۵</sup> آن باشد.

برای روشن‌تر شدن مسأله، می‌توان به شیوه برخورد شیخ صدوق با «سهل بن زیاد آدمی» استناد کرد. شیخ صدوق از سویی به روایت منفرد «سهل بن زیاد» در مواضعی از کتاب<sup>۵۶</sup> فتوا می‌دهد و از دیگر سو، به پیروی از استادش ابن‌ولید، روایات وی را از کتاب نوادر الحکمه، استثنا می‌زند که این

۵۳. گرچه ابراهیم بن هاشم در آسناد چند هزار روایت کتاب الکافی قرار گرفته، ولی بر پایه قرائن، شاید بتوان چنین گفت که کتاب‌های وی، هیچ‌گاه یا دست کم در بیشتر موارد، منبع کلینی نبوده، بلکه ابراهیم بن هاشم در نقل آنها، نقش طریقی داشته است. روایاتی که ابراهیم در سند آن قرار گرفته، یا از کتاب‌های پسرش، علی بن ابراهیم است یا از کتاب‌های استادان و مشایخ خود او. دلیل این ادعا آن است که آسناد تحویلی (عطفی) هیچ‌گاه به ابراهیم نمی‌رسد (چراکه وقوع در بخش غیر مشترک آسناد تحویلی، نشان از طریق بودن راوی دارد)؛ هیچ سندی به ابراهیم تعلیق نمی‌شود و نام وی را در ابتدای اسناد تعلیقی نمی‌یابیم؛ در هیچ سندی از ابراهیم به «عنه» تعبیر نمی‌شود و وی در ابتدای اسناد، مرجع ضمیر واقع نمی‌شود. اینها نشانه‌های استفاده کلینی از کتاب راویان است که هیچ‌یک درباره ابراهیم بن هاشم اتفاق نیفتاده است.

۵۴. به‌ویژه اگر به این نکته توجه شود که صدوق در مسافرت خود، وقتی امکان حمل همه کتاب‌های حدیثی کتابخانه بزرگ خویش را نداشته و غیر از ۲۴۵ جلد کتاب‌های خود، شاید تنها کتاب‌هایی چون الکافی و کتاب الجامع ابن ولید را حمل می‌کرده، اما کتاب النوادر ابراهیم بن هاشم را به همراه داشته است.

۵۵. جهت آگاهی از تفاوت معنای وثاقت نزد عالمان پیشین (قدماء) و پسین (متأخران)، ن. ک. اعتبارسنجی احادیث شیعه، ص ۴۲۶ به بعد.

۵۶. مانند آنچه نجاشی در توصیف ابن بطه و کتاب‌های حدیثی وی نگاشته: «مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بُطَّةَ ... يَسْأَلُهُ فِي الْحَدِيثِ وَ يُعَلِّقُ الْأَسَانِيدَ بِالْإِجَازَاتِ وَ فِي فِهْرَسْتِ مَا رَوَاهُ غَلَطَ كَثِيرٌ وَ قَالَ ابْنُ الْوَلِيدِ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بُطَّةَ ضَعِيفًا مُخَلَّطًا فِي مَا يُسْنِدُهُ ... وَصَفَهُ أَبُو الْعَاسِمِ بْنُ نُوحٍ وَ قَالَ: هُوَ كِتَابٌ حَسَنٌ كَثِيرٌ الْغَرِيبِ سَدِيدٌ» (رجال النجاشی، ص ۳۷۳، ش ۱۰۱۹)

۵۷. در این مواضع سهل بن زیاد در آغاز سند حدیث واقع شده است: ج ۴، ص ۱۹۶، ح ۵۴۴۷ و ص ۲۰۸، ح ۵۴۸۴ و ص ۲۰۰، ح ۵۴۶۳.

پدیده، از ضعیف بودن سهل بن زیاد در نگاه وی و استادش نشان دارد. تحلیل وضعیت «محمد بن سینان زهری» و جایگاهش در ابتدای بیش از ۲۰ سند کتاب الفقیه و اشتها وی به ضعف، شاهد دیگری بر درستی این ادعاست.<sup>۵۸</sup>

در پایان، این نکته را نیز باید یادآور شد که بر پایه داده‌های منابع فهرستی، مورد اعتماد بودن کتاب حدیثی، دلالت بر وثاقت مؤلف آن نمی‌کند. چه اینکه، هستند مؤلفانی که علیرغم ضعیف بودن<sup>۵۹</sup> یا نبود هرگونه تعابیر توصیفی درباره‌شان،<sup>۶۰</sup> از کتاب‌هایی نیکو و معتمد برخوردار بوده و کتابشان مورد استفاده شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه و دیگر محدثان بزرگ بوده است.

## بیوست

همانگونه که در پایان بخش مصدربابی و تحلیل روایات دسته اول وعده داده شد، جهت اتقان بحث و اثبات مدعا، همه کاربست‌های تصریح به مصدر اصلی روایت در الفقیه، در جدول ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. شیخ صدوق، معمولاً زمانی از منبع خود نام می‌برد که روایت را دارای مشکل سندی (ارسال و قطع در سند) ببیند.<sup>۶۱</sup> این موارد را می‌توان در دو دسته ارائه کرد:

- (الف) روایاتی که در منابع حدیثی موجود (پیش از الفقیه)، به شکل مرسل آمده است.  
 (ب) روایاتی که در منابع موجود، ردّ پایی از آنها نیست و به احتمال قوی، در منابع پیش از صدوق نیز به گونه مرسل نقل شده است.

۵۸. رویکرد محدثانی چون صدوق در فتوادادن به روایت منفرد، افرادی چون محمد بن سنان و سهل بن زیاد، بدون برخورداری از پشتوانه دلیلی دیگر، اعم از حدیث یا قاعده، نیاز به پژوهشی نو در بازخوانی مفهوم ضعف و چگونگی نگرش پیشینان به راویان ضعیف دارد. هرچند بخشی از این پژوهش در کتاب «اعتبارسنجی احادیث شیعه؛ زیرساخت‌ها، فرایندها، پیامدها» صورت گرفته، اما به نظر می‌رسد، هنوز تصویر روشنی از مفهوم «حدیث منفرد» در کلمات اصحاب، ارائه نشده است. امید است به زودی، چنین پژوهشی از سوی نگارنده انجام و عرضه شود.

۵۹. مانند ابراهیم بن اسحاق نهاوندی که الفهرست شیخ طوسی، ص ۱۶، ش ۹ درباره او می‌گوید: «كَانَ ضَعِيفًا فِي حَدِيثِهِ مُتَّهَمًا فِي دِينِهِ وَ صَنَّفَ كِتَابًا جَمَاعَةً قَرِيبَةً مِنَ السَّدَادِ».

۶۰. مانند سعدان بن مسلم عبدالرحمن که نجاشی و شیخ طوسی کتاب او را مورد استقبال عالمان شیعه شمرده‌اند: «لَهُ كِتَابٌ يَرَوِيهِ جَمَاعَةٌ» (رجال النجاشی، ص ۱۹۲، ش ۵۱۵) «لَهُ أَسْلُ أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ» (الفهرست، ص ۲۳۶، ش ۳۳۶)

۶۱. گاهی شیخ صدوق، نامی از برخی آثار خود برده و حدیثی را به آن ارجاع می‌دهد که گونه این ارجاع، متفاوت با مطلبی است که بدان اشارت رفت؛ مانند ج ۳، ص ۳۴۷: «وَقَدْ ذَكَرْتُ ذَلِكَ مُسْنَدًا فِي كِتَابِ الْخِصَالِ فِي بَابِ الْعَشْرَاتِ» و یا ج ۳، ص ۳۴۹: «وَقَدْ أَخْرَجْتُ الْحُجَجَ عَلَى مُنْكَرِيهَا فِي كِتَابِ إِثْبَاتِ الْمُتَعْتَةِ» همچنین مواردی که ایشان از رساله پدرش نقل می‌کند، جزو موارد جست‌وجو نبوده است؛ زیرا از مقدمه و جست‌وجوی عبارت «أَبَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي رَسُولِيهِ إِلَيَّ» چنین برمی‌آید که این موارد، بدون استناد به معصوم، به صورت دستورالعمل‌هایی برای خواننده و تنها در مقام بیان احکام شرعی است، بدون این که حتی سند مرسلی ذکر شده باشد.

## دسته اول

تبيين خلل سندی	نام کتاب در عبارت الفقيه	آدرس الفقيه	
ارسال در ظاهر این سند. این روایت در الکافی، ج ۴، ص ۱۶۰ نیز مرسل آمده: علی بن ابراهیم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام	فی نوادر مُحَمَّد بن اَبی عُمیرِ اَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:	ج ۲ ص ۱۶۱	۱
ارسال (حذف واسطه) در ظاهر این سند. این روایت در الکافی، ج ۷، ص ۳۴۸ نیز مرسل آمده: علی بن ابراهیم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن جميل عن غير واحد من أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام	وَ فِي نَوَادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:	ج ۴ ص ۱۵۷	۲
ارسال در مصدر اصلی حدیث. این روایت در الکافی، ج ۳، ص ۴۵۸ مرسل آمده: عنه عن أبيه عن عبد الله بن المغيرة قال: سمعت بعض أصحابنا يذكر ...	وَ فِي كِتَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغَيْرَةِ أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:	ج ۱ ص ۴۶۷	۳
ارسال (رفع) در ظاهر این سند. این روایت در الکافی، ج ۳، ص ۴۷۷ نیز مرسل مرفوع آمده: علی بن إبراهيم عن أبيه عن بعض أصحابنا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ	فِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ	ج ۱ ص ۵۶۲	۴
ارسال در ظاهر این سند. این روایت در الکافی، ج ۷، ص ۶۹ نیز مرسل آمده: مُحَمَّد بنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ	مَا وَجَدْتُ هَذَا الْحَدِيثَ إِلَّا فِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ وَ مَا رَوَيْتُهُ إِلَّا مِنْ طَرِيقِهِ	ج ۴ ص ۲۲۲	۵

آدرس الفقیه	نام کتاب در عبارت الفقیه	تبیین خلل سندی
		عیسی' عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> . ۶۳
۶	ج ۴ ص ۲۰۳	وَفِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ <sup>۶۳</sup> عَنْ أَخُوَيْهِ مُحَمَّدٍ وَ أَحْمَدَ عَنْ أَبِيهِمَا ...

### دسته دوم

آدرس الفقیه	نام کتاب در عبارت الفقیه	تبیین خلل سندی
۱	ج ۱ ص ۴۰۵	وَفِي كِتَابِ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَدْدِيِّ وَ فِي نَوَادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَنَّ الصَّادِقَ <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> قَالَ:
		احتمال وقوع ارسال در ظاهر این سند.

۶۲. شیخ صدوق، سند حدیث ۵۵۳۶ را این‌گونه آورده: «رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى' عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» از این رو با توجه به ارسال موجود در پایان سند، اقدام به ذکر مصدر اصلی روایت کرده است. در حالی که با نگاه به مصدر اصلی (الکافی، ج ۷، ص ۶۹) متوجه دو تصحیف در سند می‌شویم: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى' عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى' عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». تصحیف «محمد بن الحسن [الصفار]» به محمد بن الحسن [بن ابی الخطاب] و تصحیف «محمد بن عیسی [بن عبید]» به محمد بن قیس [البلجلی] که از شاگردان امام باقر و صادق عَلَيْهِمَا السَّلَامُ است. شاید صدوق، ناهمخوانی فقرات سند (عدم تلاقی طبقه‌ای محمد بن الحسن و محمد بن قیس) را دلیل دیگر برای ذکر مصدر روایت پنداشته است.

۶۳. قابل ذکر است که در منابع رجالی و فهرستی، راوی‌ای با نام «علی بن الحسن المیثمی» وجود ندارد و تنها احمد بن حسن بن اسماعیل میثمی که از نوادگان میثم تمار است، یافت می‌شود. با فرض وجود «علی بن حسن بن فضال» در این سند، احمد بن محمد، همان «احمد بن محمد عاصمی» است که از مشایخ مستقیم مرحوم کلینی به حساب می‌آید. مشابه این تشخیص اشتباه را در این سند نیز مشاهده می‌کنیم: علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۸۹، ۱۶: «أَبِي رَجَمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى' عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ. جَالَ أَنْ كَ «احمد اشعری» نمی‌تواند راوی از «علی بن حسن» باشد. از این رو، «احمد بن محمد» در سند، همان عاصمی است و جای‌گیری «سعد بن عبدالله» از سوی صدوق، نادرست بوده است. سند اصلی در کتاب الکافی (دارالحدیث)، ج ۷، ص ۶۵۳، چنین است: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ [العاصمی] عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ.

۶۴. شیخ صدوق پس از ذکر روایت الکافی، ش ۵۴۷۲، چنین می‌گوید: «أَسْتُ أَفْتَى بِهَذَا الْحَدِيثِ بَلْ أَفْتَى بِمَا عِنْدِي بِخَطِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ لَوْ صَحَّ الْخَبْرَانِ جَمِيعًا لَكَانَ الْوَاجِبُ الْأَخَذَ بِقَوْلِ الْأَخِيرِ». البته نمی‌توان از نظر دور داشت که شاید صدوق، در تطبیق احمد بن محمد بن محمد بر «احمد بن محمد عاصمی» دچار تردید شده و در رابطه بین کلینی و احمد بن محمد، استظهار ارسال کرده باشد. این روایت در الکافی، ج ۷، ص ۴۷، با همین سند ولی با تغییراتی آمده: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَخُوَيْهِ مُحَمَّدٍ وَ أَحْمَدَ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ» ظاهراً در نسخه الکافی نزد شیخ صدوق، تصحیف رخ داده و «علی بن حسن» که همان ابن فضال است، به «علی بن حسن میثمی» تغییر یافته. از این رو شیخ در تطبیق و تشخیص «احمد بن محمد» در ابتدای سند، دچار اشتباه شده و آن را «برقی» یا «اشعری» پنداشته و این سند را مرسل، به حذف واسطه بین کلینی و احمد بن محمد به حساب آورده است.

	(واسطه بین ابن ابی عمیر و امام صادق <small>علیه السلام</small> حذف شده)		
۲	ج ۲ ص ۳۹۳	وَفِي نَوَادِرِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحَدِهِمَا <small>عليه السلام</small>	ارسال (حذف واسطه تا امام) در ظاهر این سند
۳	ج ۳ ص ۸۸	وَفِي نَوَادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ <small>عليه السلام</small>	ارسال (تعبیر مبهم) در ظاهر این سند
۴	ج ۳ ص ۳۴۵	قَالَ الصَّادِقُ <small>عليه السلام</small> ... وَ هَذَا فِي نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بَيْحَيِّ بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ.	ارسال (حذف تمام سند) در ظاهر این سند
۵	ج ۳ ص ۳۷۷	رَوَى عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ <small>عليه السلام</small> يَقُولُ ... وَ هَذَا الْحَدِيثُ فِي نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ	ظاهرا و با توجه به موارد مشابه، در نواذر الحکمة نیز به همین شکل (مرسل از مفضل بن عمر) نقل شده است.
۶	ج ۴ ص ۱۴۹	وَفِي نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ أَنَّ الصَّادِقَ <small>عليه السلام</small> قَالَ:	ارسال (حذف تمام سند) در ظاهر این سند
۷	ج ۱ ص ۴۴۴	فِي كِتَابِ الْحَكَمِ بْنِ مَسْكِينٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ <small>عليه السلام</small>	ارسال در مصدر اصلی حدیث <sup>۶۵</sup>
۸	ج ۴ ص ۱۵۳	وَ هَذَا الْخَبْرُ فِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ يَرْوِيهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ <small>عليه السلام</small>	وقوع ارسال (رفع) در ظاهر این سند

۶۵. این روایت در تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۲۳، (منبع پس از الفقیه) نیز مرسل آمده است: «عنه عن مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ الْحَكَمِ بْنِ مَسْكِينٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام».

## کتاب نامه

۱. الاختصاص، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۲. اعتبارسنجی احادیث شیعه زیرساخت‌ها فرایندها پیامدها، سید علیرضا حسینی شیرازی، سمت و پژوهشکده امام هادی علیه السلام، دوم، ۱۳۹۸ش.
۳. تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، تحقیق سید محمد مهدی خراسان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چهارم، ۱۴۰۷ق.
۴. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، محمد بن علی بن بابویه صدوق، قم، دارالشریف الرضی، دوم، ۱۴۰۶ق.
۵. خاتمة مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، میرزا حسین نوری، بیروت، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۲۹ق.
۶. رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، تحقیق سید موسی شیرازی زنجانی، قم، جامعه مدرسین، ششم، ۱۳۶۵ش.
۷. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، محمد تقی مجلسی، تصحیح موسوی کرمانی و اشتیاردی، قم، کوشانیور، دوم، ۱۴۰۶ق.
۸. علل الشرائع، محمد بن علی بن بابویه صدوق، قم، داوری، اول، ۱۳۸۵ش.
۹. الفهرست، محمد بن حسن طوسی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۱۰. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق دارالحدیث، قم، مؤسسه دارالحدیث، ۱۴۲۹ق.
۱۱. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چهارم، ۱۴۰۷ق.
۱۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، دوم، ۱۴۱۳ق.
۱۳. کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی، قم، نشر هجرت، دوم، ۱۴۰۹ق.
۱۴. لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، تحقیق میردامادی، بیروت، دارالفکر، سوم، ۱۴۱۴ق.
۱۵. مجمع البحرین، فخر الدین طریحی، تحقیق حسینی اشکوری، تهران، مرتضوی، سوم، ۱۳۷۵ش.
۱۶. مستدرکات علم رجال الحدیث، علی نمازی شاهرودی، تهران، ۱۴۱۴ق.
۱۷. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، سید ابوالقاسم خویی، پنجم، ۱۴۱۳ق.
۱۸. الوجیزة فی الرجال، محمد باقر مجلسی، تحقیق محمد کاظم رحمان ستایش، تهران، همایش علمه مجلسی، اول، ۱۴۲۰ق.
۱۹. مقاله ابن ولید و مستثنیات وی، سید علیرضا حسینی شیرازی و محمد تقی شاکر، مجله حدیث پژوهی، سال پنجم، ش ۹، بهار و تابستان ۱۳۹۲ش.



۲۰. مقاله استثنای ابن ولید و تأثیر آن در اعتبار بصائر التراجت، علیرضا زکی زاده، مجله حدیث حوزه، ش ۴، بهار و تابستان ۱۳۹۱ش.
۲۱. مقاله نوادر احمد بن محمد بن عیسی یا کتاب حسین بن سعید، سید محمد جواد شبیری، مجله آینه پژوهش، ش ۴۶، پاییز ۱۳۷۶.
۲۲. نسخه فهرست طوسی با اجازه شیخ بهایی (نسخه خطی)، کتابخانه مجلس شورای ملی، قفسه ۲۸۵۷، فن ۷۱۲۶.
۲۳. نرم افزار اسناد صدوق، قم، مرکز تحقیقات رایانه‌ای علوم اسلامی، ۱۳۹۳ش.
۲۴. نرم افزار جامع الاحادیث، قم، مرکز تحقیقات رایانه‌ای علوم اسلامی، نسخه ۳/۵، ۱۳۹۰ش.
۲۵. نرم افزار درایة النور، قم، مرکز تحقیقات رایانه‌ای علوم اسلامی، نسخه ۱/۲، ۱۳۸۵ش.
۲۶. نرم افزار رجال شیعه، قم، مرکز تحقیقات رایانه‌ای علوم اسلامی، ۱۳۹۵ش.

